

فرمان‌روای کهکشان [در استقلال هنرمند]

درخت‌ها هرگز نخواسته‌اند آفریده شوند، با این‌حال واقعیت دارند.
ریگ و گوش‌ماهی کنار دریا وجود دارند و در هم می‌قوانین. ما نهفته‌اند.
دمی درنگ کن. دو سه ریگ و گوش‌ماهی بردار. خوب نگاهشان کن.
بعد ببیندازشان تو دریا، که آن‌ها را به ساحل آورده است.
سپس می‌روی به شهر و پولات را می‌ریزی تو ماشین خودکار قمار و
دقیقه‌هایی وقت می‌گذرانی. تصویرهایی از برابر چشمانات می‌گذرند.
خیال پرواز می‌کند.
و هم شکل می‌گیرد.
حالا: تو فرمان‌روای کهکشانی.

چونگ آنگ Tiong Ang

(برای خودت)

خود

به عنوان آفریننده نمی‌توانی در جهان تنها باشی. هنرمند دیگر نمی‌تواند آفریننده و خدای خود باشد. او جزیی از
مجموعه‌ای بزرگتر است که کسی نمی‌تواند ازل و ابدش را تعیین کند. هنرمند، تنها جزیی از مجموعه‌ای است که آن
مجموعه خود جزیی از مجموعه‌ای بزرگتری است که آن نیز خود ...
می‌توان گفت: در برابر هنجارهایی که دیگران وضع می‌کنند، ایستادگی کن! باید در برابر همه مقاومت کنی. هنرمند
خود را با همه‌ی آن‌چه که می‌آفریند، یکی می‌کند؛ البته به کمک دانشی که از دیگران کسب کرده‌است. وارستگی،
اصالت و استقلال از جلدشان بیرون می‌آیند. انگاره‌های کهنه‌ی اخلاق و وجدان به کناری نهاده می‌شوند.
هنرمند امروز در مقایسه با هنرمند دوران کهن، گامی به پس برمی‌دارد: به گم‌نامی.

هنرمندان کهن، کارگزاران اندیشه‌ی دارودسته‌ی مسلط بودند. حنا در اوج کار هنری و دستیابی‌شان به موفقیت و
پیشرفت نیز، انکار حقوق فردی و شخصی را می‌تواند دید. آفریننده‌ی هنر - کار هنری - نمی‌تواند از جاری کردن
شخصیت و اندیشه‌ی خود در کارش سر باز زند. این جلوه‌ی ناب و خالص به کار می‌دهد. شیئی ساخته‌گی که واقعیت
را به مثابه‌ی تردید در حقیقت، در خود نهفته دارد.

ما تنها در جست و جوی جای‌گاهی معاصریم که هم ارز شکوه گذشته باشد.
می‌توان گفت: در برابر هنجارهایی که دیگران وضع می‌کنند، ایستادگی کن!
تنهایی، نه تنها پنداشتن بل جست و جو هم هست. هویت و شخصیت زمانی استقلال. واقعی دارد که شهامت پذیرش.
شکست نیز داشته باشد. این برای بازدهی ضروری است. برای بازدهی ناب!

(قانون آهنین)

قانون

می‌خواهیم آن‌چه را که نمی‌فهمیم، بشناسیم (بدانیم).

قانون طبیعت وجود ندارد. این نام‌گذاری از سر ناتوانی است. برای آن‌چه که قادر به درک‌اش نبوده‌ایم، نامی انتخاب
کرده‌ایم. طبیعت با ساخته‌های بشری قابل سنجش و ارزیابی نیست. کار ما نوعی آسان‌سازی از سر آسان‌گیری است
تا بگوییم: خوب، همه چیز سر جای‌اش است.
قانون‌گذاری، ما را در بی‌مصرف و پوچ کردن مشاهدات مان توانا می‌کند. مشاهداتی که دست‌مان را در پوست گردو
می‌گذارد. نهایت کوشش برای رهایی انجام می‌گیرد. اجزای اتم کوچک‌اند، تند حرکت می‌کنند و عمرشان کوتاه است.
کهکشان بی‌نهایت است. فضا گسترش می‌یابد و زمان بر خلاف میل ما در چرخش است. در دور و بر ما، انسان‌ها
از بیماری‌هایی که قادر به شناسایی آن نیستیم، می‌میرند.
کوشش ساخته‌گی برای پیمودن و بردید همه‌ی زمینه‌ها، تنها راه است. در تصنع، قطعیت هم هست. قطعیت نوعی
پنهان کردن. تجدید بنا و نوسازی. واقعیت حاصل کوشش ساخته‌گی در دست است: مشاهده و درک به شبکه‌ی
ارتباطی. انگارها و پندارها تغییر شکل یافته است.

هر سازه‌ای، جزئی از طبیعت است. همه‌ی تلاش و کوشش او صرف جای‌گزین کردن چیزی به جای طبیعت می‌شود. زمانی که می‌گوییم طبیعت قانون‌مند است و به آن باور داریم، باید برای جای‌گزین کردن چیزی دیگر، علیه طرح‌های تحمیلی مقاومت کنیم. جستن، راه یافتن، جزئی از طرح خود شدن و به راز و قانون‌مندی راز خود پی بردن. وقتی از طبیعت دوم گفت و گوشت، پای راز به میان کشیده می‌شود. طبیعت دوم در سایه‌ی مشاهدات روزانه‌ی ما قرار دارد. پوشیده و پنهان در نقشه‌ی ما است. اما با نیرویی که توان مقاومت از ما می‌گیرد، به جلو می‌آید و رخ می‌نماید. آفریننده برای یافتن دانش و بصیرت آه می‌کشد. آه او برای مصونیت خودش هم هست.

(قاعده)

طراحی

در برنامه‌ی کار، نام همه‌ی ابزاری که با آن سر و کار داریم آمده است. همه‌ی ابزار برایم فراهم شده تا کار را آغاز کنم. دور و آژیهایی که برایم جذابیت دارند، دایره‌ای می‌کشم. تصویرها و عکس‌هایی را که جلب توجه می‌کنند، می‌بُرم. چند رنگ از جعبه ابزار برمی‌دارم. روش کار مهم است. تمایل به رقابت و کشمکش درونی علیه تقلید، جای‌گزین عمل‌کرد عوامل منفی در کار می‌شود. بدون رقیب چه می‌کردیم؟ همه‌ی دانشی را که از رقیب کسب می‌کنیم با یافته‌های خودمان جمع می‌بندیم. دانسته‌ها و یافته‌ها می‌آمیزند، در هم می‌تنند و پس از تصفیه، به نسوج پرده‌ای بدل می‌شوند که از آن خودمان است. شکل آن را خود بریده و دوخته‌ایم. اما در آراستن و پالایش که نوعی تمایل به پذیرفته شدن در خود نهفته دارد، به جنبه‌های منفی یورش می‌بریم. می‌خواهیم کار بی‌عیبی ارایه دهیم. بر همه‌ی اشتباه‌هایی که در نمایه‌ی برنامه کار کشیده‌ایم قلم قرمز می‌گیریم. مکاشفه زمانی صورت می‌گیرد که برآوردها از دل اغتشاش سر بر آورده و تنظیم شده باشند. برآورد و حساب‌گری دلالت ضمنی بر آسودگی خیال دارد. در کار هنر اما آسودگی ناممکن است. ابزار کار را بر زمین می‌ریزیم. چه نیرویی دارد این آفریده‌ی ما! آمادگی ذهن می‌تواند ذات ماده و قانون کنش و واکنش را بر هم زند. درک شهودی و انتقال در روندی صورت می‌پذیرد که به نتیجه و برآورد ربطی ندارد. این نیروی آفریده (مخلوق) ماست. طرح واقعیت، جان بخشیدن به خیال است. قاعده بندی و حساب‌گری و قانون‌گذاری، نادیده گرفتن واقعیت است. ساختن با فرو ریختن و خراب کردن آغاز می‌شود.

مشکل

به فعال کردن بینایی نیازی نیست. به عکس باید اندیشیدن و بینش را فعال کرد. تصویرها و مواد خام، بی وقفه، خود به خود و به تعداد کافی (حتا زیاد) در دسترس می‌آیند. فکر می‌کنیم: آن چه که می‌بینیم، حتا در شکل خشن اولیه‌ش، همان شکل نهایی کاری است که نقد و تفسیر ما از جهان را به نمایش می‌گذارد. اما در پس واقعیت ملموس، مکانیسم تردید، نیرنگ و فریب را باید دید. مکانیسمی که هر چیز را زیباتر، بزرگتر و جذابتر جلوه می‌دهد. می‌توانیم در برابر وسوسه مقاومت کنیم. ابزار و تسهیلات کافی موجود است: فن، موجودی و ابزار کار. این واقعیت است: فعالیت هنری به مثابه‌ی برداشتن گام‌های استوار برای نایل شدن به شور مقاومت در برابر وسوسه و فریب است. وسوسه، نیازی اجتناب ناپذیر است. منظور قهرمان دو و میدانی روشن است: تندتر دویدن، بالاتر پریدن و دورتر پرتاب کردن. اما منظور نهایی تو (هنرمند) در پس پشت افق پنهان است. منظور تو آن چیزی است که قادر به دیدن‌اش نیستی. رسیدن و لمس کردن، گذشتن از مرز اخلاق و وجدان و شرم سنتی است. گذشتن از این مرز تن را به واکنش‌های نیروی اراده تسلیم می‌کند. وصل، زمانی است که به اوج لذت مستی‌آور برسی. زمانی که بازوانت نیروی فشرده نداشته باشد.

(دنباله روی)

حرف شنوی

برای ساختن (آفریدن) یک مورد را در نظر داریم: نیازی نمی‌بینیم که نمونه‌های برابر چشمان ما دارای روح و اراده باشند. در این صورت به وجود خودشان شک می‌کنند. در روند کار و اجرای بی عیب و نقص، تقلید کورکورانه و کردار از پیش برنامه ریزی شده نفی می‌شود. مخلوق باید در نهایت، خدمت‌کار، وفادار و صادق باشد. نمونه‌ی تو باید به تو اعتمادی بی چون و چرا داشته باشد. حرف شنوی نمونه‌ی تو باعث می‌شود تا دست به کار شوی و بسازی. در این صورت است که توجه تو به ستیز و مبارزه علیه اعتماد کور، تقلید و دنباله روی و رکود جلب می‌شود. نوعی قیام بردگان در درون تو و در ضمیر ناخودآگاه تو شکل می‌گیرد. باید علیه هر رفتار و سلیقه‌ای که دیگران می‌خواهند دیکته و تحمیل کنند، ایستادگی کرد. باید با سازگار بودن، آسان‌گیری و نادانی جنگید. بی نیازی، حق آزادی و استقلال را باید با بردباری و سعه‌ی صدر به دست آورد. استقلال را باید با شجاعت، نوعی وظیفه و مسئولیت دید.

مسئولیت همین است.
پس آن‌گاه دل‌تنگی و ملال رخت برمی‌بندد. آفریده، آزاده و صادق آفریده می‌شود.
وصل زمانی است که نظم حقیقی را بر هم بزنی.
ارضاء.

نه

می‌توان به اشاره‌ی دستی، همه چیز را از روی میز جمع کرد. نبودن بهتر از متوسط بودن است. بی تفاوتی هزار بار بهتر از تعصب است.

لازم نیست اشتباه را به سرعت رفع و رجوع کنی.

چه عجله‌ای است همیشه! تعدیل و تعمیر، به اشتباه‌های دوباره‌ای می‌انجامد که کار را به مراتب مشکل‌تر می‌کند. رفع و رجوع‌ها، در بهترین شکل نوعی فریب‌اند که اندیشه را مغشوش می‌کنند. فریبی از سر نادانی و ندانم‌کاری‌اند. شتاب در بهتر سازی، خودمان را سخره‌ی خاص و عام خواهد کرد. بهتر است تمایل و وسوسه‌ی سازگار شدن و به‌سازی را دور بریزی و روح عدم توافق و خام بودن را در خود نگه داری.

می‌اندیشم: هر واژه‌ای که بر زبان می‌آورم، مانع بیان هزار واژه‌ی دیگر می‌شود. هر کتابی که می‌خوانم باعث می‌شود تا هزار کتاب دیگر را نادیده بگیرم. هر تصویری که می‌بینم، دلیل این است که هزار تصویر دیگر را نادیده گذاشته‌ام.

بکوش تا بتوانی همه چیز را ببینی، بخوانی و بیان کنی. شانه بالا انداختن و غرور بصیرت داشتن کمی

نمی‌رساند. پیش‌رو بودن در خود و کار خود، استقلال تو را به نمایش می‌گذارد.

هنرمند در زمان آفرینش، مواد مورد نیازش را از مردابی پر از تضاد و تناقض برمی‌چیند. پایان کار، نمایش تضاد در خود اوست.

شاید آسان‌تر باشد بگوییم: دیدن آن‌چه که برای دیدن هست و باور تو به کار، اساس است. زیرا در پس هر لذت و

کامجویی، وسوسه‌ای نهفته است.

"حالا: تو فرمان‌روای کهکشانی".

راستش بهتر است دیگر چیزی نگویم. باید جلوی خودم را بگیرم تا مانع ظهور مفهوم‌ها و واژه‌ها نشوم. بهتر است دیگر چیزی نگویم که دیگران بهتر گفته‌اند یا بهتر می‌توانند بگویند.

گفتاورد هم نمی‌آورم:

"قانون آهنین وضع کردن، مواجه کردن خودت با مشکلی است در اجرای کار، که انجامش دهی یا نه."

رابرت برسون [Robert Bresson]

کوشیار پارسی، 1991، بازنویسی 2006